



رد پای جاوید (ویژه نامه هفته دفاع مقدس)

گاهنامه اجتماعی و فرهنگی رد پای جاوید

سال هفتم، شماره ۱۴، هفته اول مهر ۱۴۰۰

آنچه در این شماره خواهید خواند:

سخن سردبیر؛

چه خوب بود دوربین بود؛

موشک جواب موشک؛

خبر ۲۷۰ شهیدی که آوردند را شنیدید؟

شهید گمنام؛

کانال کمیل؛

زندگینامه شهید مدافع سلامت

صاحب امتیاز کانون ایثار دانشگاه اراک

وابسته به دفتر ستاد شاهد و ایثارگر



حضرت امام خمینی (ره):

ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم.



سخن سردبیر

هفته دفاع مقدس یادآور ایثار و استقامت راد مردان و شیر زنانی است که در لیبک به فرمان امام و مقتدای خویش در دفاع از کیان آب و خاک نظام مقدس جمهوری اسلامی جانفشانی نموده و حماسه های ماندگاری را بر برگ های زرین انقلاب اسلامی ثبت کردند. دفاع مقدس از طرفی زمینه ساز فرهنگ مقدسی شد که طریق اتصال به ملکوت را هموار کرد یکی از ثمرات بزرگ دفاع مقدس، فرهنگ سازی است که بنیانهای ارزشمندی را در جامعه نهادینه ساخت و از سویی دیگر دفاع مقدس، اسلام را احیا نمود. هفته دفاع مقدس یادآور رشادت دلیری و ایثارگری رزمندگان سپاه اسلام است. دفاع مقدس نماد و سمبل ایثار، استقامت، دلیر مردی ایثارگری مردان، جوانان و زنان ایران زمین است که در هشت سال جنگ تحمیلی در برابر هجمه ناجوانمردانه استکبار جهانی ایستاده و از کشور دفاع کردند. امروز جمهوری اسلامی ایران از چنان اقتداری برخوردار است که هیچ دشمنی توانایی چپ نگاه کردن به آنرا ندارد. پیام امروز جمهوری اسلامی مزین به ارزشهای الهی و سیره انبیا و اولیاء الهی و پیام صلح و دوستی و آزادگی است و مستضعفین جهان مطمئن باشند اگر مورد ظلم واقع شدند جمهوری اسلامی به نظام خواهی از حق آنها بر می خیزد. امروز امنیت برقرار در کشور ما در هیچ جای منطقه مثال و همانندی ندارد.

چه خوب بود که دوربین بود!

یک رزمنده قدیمی دیروز و پیر خانه نشین امروز که دیگر در این هیاهوی روزگار کسی با او کاری ندارد تشبیه جالبی کرده که قابل تامل است. چه خوب بود که دوربین بود!

اون موقعی که بیرانوند پنالتی بهترین بازیکن جهان رو مهار کرد و توپ و جوری محکم بغل گرفت که شهره خاص و عام شد. خدا رو شکر دوربین بود!

دوربین بود که ثبت کنه این رشادتها رو!

اما یه جاهایی هم بود که فرزندان این مرز و بوم جای توپ فوتبال ، مین فسفری رو محکمتر بغل می کردند ، مین ها به قدری حرارت داشت که هرچیزی رو تو خودش ذوب می کرد! داغ بود، خیلی داغ، مین فسفری منفجر می شد، فسفر با اکسیژن هوا سریع ترکیب می شود و شعله ور میشه. ارتشیها و سپاهیها و بچه بسیجی ها زیر بمب های فسفری گیر می کردن و فسفر به تن این بچه ها می چسبید و با هیچ وسیله ای خاموش نمی شد و آنها می سوختن و میسوختن و میسوختن.... و باد صبح، خاکستر این بچه ها رو با خودش می برد...

کی فهمید؟ کی دلش سوخت؟ کی می دونه که کی سوخت! کی می دونه چرا سوختن وحتى داد نزدن ...

سوختن پودر شدن خاکسترشان در هوا پخش شد، ولی عملیات نباید لو می رفت، اما تو اون بیابان و میدون مین، زیر نور ماه، جز خدا و ملائکش هیچ دوربینی و هیچ تماشاگری نبود که ببینه و زوم کنه رو صورت این رزمنده ها، این شیر بچه ها که ثبت بشه برای حفظ وطن چه ها که نکشیدن!

اونجا که میلاد محمدی توپ و جلو انداخت جوری دوید که همه از جون مایه گذاشتن رو دیدیم!

خدا رو شکر دوربین بود!

یه جاهایی هم یه عده جوون رعنا و تازه داماد بودن، تیربار و آرپی جی روی دوششون می گذاشتن و زیر بارون گلوله از سینه خاکریز جوری بالا می رفتن، جوری پائین می آمدن و جوری به قلب دشمن می زدن که حسرت ندیدن این صحنه ها تا قیامت روی دل ماست!

حیف اونجا دوربین نبود!

اونجایی که بچه های تیم ملی باغیرت عجیبی روی خط دروازه جلوی اسپانیا دیوار گوشتی درست کرده بودن و روی هم افتادن تا دروازه ایران باز نشه!

خدا رو شکر دوربین بود!

یه روزهایی هم تو تاریخ این سرزمین بود که تو مرز شلمچه و آبادان، همین جوون های بیست - بیست و پنج ساله، جلوی موتور جنگی عراق، جلوی لشگر زرهی، جلوی توپ و تانک دشمن دیوار گوشتی ایجاد کردن تا پای اجنبی به شهرها نرسه! اونجا راوی تو شلمچه و آبادان می گفت، دیگه کار از نفر و دسته گروهان گذشته بود، گردان گردان جوون می رفت و برنمی گشت، آخه صحبت ناموس و وطن بود! ای کاش، ای کاش دوربین بود ما می دیدیم مردامون چجوری جنگیدن!

یه جاهایی بود تو تاریخ ایران که جای کف و سوت و هورای تماشاچی ها، گاز شیمیایی خردل و عامل اعصاب بود!

یه جاهایی بود سه نفر بودن و دو تا ماسک! یه جاهایی بود سیاهی زمستون غواص ها به شط می زدن! یه جاهایی بود که تیربار ضد هوایی رو به موازات زمین افقی گذاشته بودن و مثل داسی که گندم درو می کنه، هرچیزی که ارتفاع داشت و از زمین بلند می شد رو درو می کرد!

ولی یه عده از همین شیر پاک خورده ها بلند میشدن ، سر و سینه شونو سپر سرب داغ می کردن تا تیربار و از کار بندازن!

قهرمان بود!

ولی دوربین نبود!

خدا رو شکر تو جام جهانی دوربین بود.



موشک جواب موشک

هنوز یکسال از تشکیل یگان توپخانه سپاه نگذشته بود و کلی آرزوهای دوربرد داشتیم که یک روز آمد و استعفایش را گذاشت روی میز.

گفتیم چه شوخی بی مزه‌ای!

گفت شوخی ندارم، من باید بروم یگان موشکی را علم کنم.

گفتیم هنوز کلی کار و ایده روی زمین مانده در توپخانه داریم...

گفت اینها مال شما، من باید بروم.

علت را جویا شدیم. جوابش مثل همان موشک‌هایی که بعدها ساخت، ویران کننده بود؛ «صدام روی سر مردم موشک می‌ریزد و مردم در کنار آوار موشک‌ها

شعار می‌دهند موشک جواب موشک... اما دست امام خالی است. من باید بروم دست خمینی را پر از موشک کنم تا حرف مردم زمین نماند...»

سه چهار ماه بعد، اولین موشک به بغداد اصابت کرد. حسن تهرانی مقدم روی موشک نوشته بود: و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی...

متن بالا خاطره از سردار یعقوب زهدی از سردار شهید حسن تهرانی مقدم بود. شهیدی که او را پدر موشکی ایران می‌شناسند.

در زمان جنگ تحریم واردات سیم خاردار بودیم سه دهه بعد، جهانیان غرش موشک‌هایمان بر سر سربازان آمریکا در عین الاسد را دیدند. بدون موشک در

خاورمیانه زیستن نتیجه ای جز بلعیده شدن توسط آدمخوارانی مثل داعش ندارد.

این امنیت و تکامل و استقلال را مدیون اعجوبه ای به نام تهرانی مقدم هستیم.



پدر صنایع موشکی ایران شهید حسن تهرانی مقدم: فقط انسان‌های ضعیف به اندازه امکاناتشان کار می‌کنند

خبر ۲۷۰ شهیدی که آوردند را شنیدید؟

نصف تاریخ عاشقی «آب» است، قصه‌هایی عمیق و پر احساس

قصه‌هایی پر از فداکاری، قصه‌هایی عجیب، اما خاص

قصه آب چشمه زمزم، زیر پاکوبه‌های اسماعیل

قصه نیل و حضرت موسی، قصه آن گذشتن حساس

قصه حفظ حضرت یونس، توی بطن نهنگ، در دریا

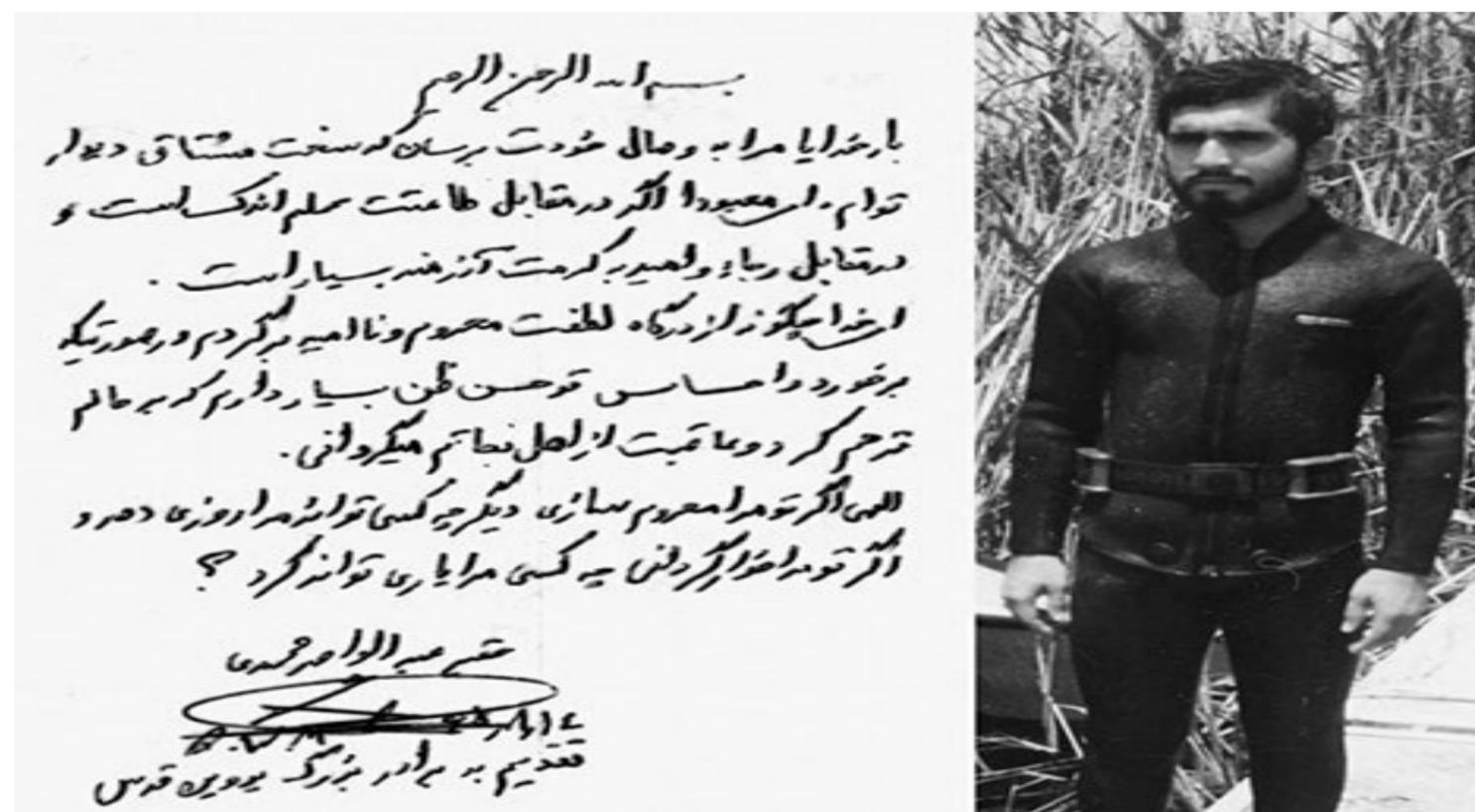
یا که نفرین نوح پیغمبر، بر سر مردم نمک شناس

قصه ظهر روز عاشورا، بستن آب روی وارث آن

کربلا بود و یک حرم، تشنه، کربلا بود و حضرت عباس

بین افسانه‌های آب و جنون، قصه تازه‌ای اضافه شده

قصه بیست و هفت ساله‌ای از صد و هفتاد و پنج تا غواص ...





ترکش خمپاره پیشونیش رو چاک داده بود
ازش پرسیدم: چه حرفی برای مردم داری؟
با لبخند گفت: از مردم کشورم میخوام وقتی برای خط کمپوت میفرستن،
عکس روی کمپوت ها رو نکنن!!
گفتم داره ضبط میشه برادر یه حرف بهتری بگو
با همون طنازی گفت:
اخه نمیدونی سه بار بهم رب گوجه افتاده!!...

ماجرای گردان حنظله

این عکس یکی از دردناکترین و در عین حال حماسی ترین لحظات فکه، ماجرای گردان حنظله است که ۳۰۰ نفر از نیروهایش درون یک کانال به محاصره عراقی ها در می آیند آنها چند روز با تکیه بر ایمان خود به مقاومت ادامه می دهند و به مرور همگی توسط آتش دشمن و یا عطش مفرط به شهادت می رسند، ساعات آخر بیسیمچی گردان همت را خواست، حاجی پای بیسیم آمد صدای ضعیفی را از آن سوی خط شنید که می گوید:

احمد رفت، حسین هم رفت، باطری بی سیم دارد تمام می شود عراقی ها عنقریب می آیند تا ما را خلاص کنند، من هم خداحافظی می کنم از قول ما به امام بگویید همانطور که فرمودید حسین وار مقاومت کردیم، ماندیم و تا آخر ایستادیم....
پ.ن: این وعده خداست
که حق الناس را نمی بخشد!
خون شهدا حق الناس است
نمی دانم با این حق الناس
بزرگی که به گردن ماست،
چه خواهیم کرد؟!...

